|  |
| --- |
| موضوع: سوره حمد  عنوان: تفسير سوره مبارکه حمد جلسه 28  مدت زمان: 29.25 دقیقه اندازه نسخه كم حجم: 6.36 MB دانلود اندازه نسخه پر حجم: 6.73 MB دانلود  بسم الله الرحمن الرحيم  الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم  مالك يوم الدين اياك نعبد و اياك نستعين  اهدنا الصراط المستقيم‌  اوصاف صراط و استناد آن به خداي سبحان  در آيهٴ مباركهٴ \*«اهدنا الصراط المستقيم‌»\*﴿1﴾ مطالبي است كه مقداري از آنها را عنايت فرموديد. صراط گاهي متصف مي‌شود به استقامت، مي‌گوييم صراط مستقيم. گاهي به «صراط سوي» كه «صراط مستوي» است، متصف مي‌شود كه فرمود اينها \*«اصحاب الصراط السوي»\*‌اند. گاهي از صراط به عنوان «سواء السبيل» ياد مي‌شود. گاهي متصف مي‌شود به «سبيل الرشد». اين اوصافي است كه خداي سبحان در قرآن براي صراط ياد كرده است. معناي مستقيم بودن هم اين است كه بين اجزاي اين واحد نه تخلف است و نه اختلاف؛ كه فرق اختلاف و تخلف هم گذشت. گاهي صراط به خداي سبحان استناد پيدا مي‌كند، مي‌گوييم اين صراط خداست، صراط الله. كه قرآن صراط را به خدا نسبت داد. اسناد صراط به الله، هم براي آن است كه اين صراط را الله تنظيم كرده است و هم براي آن است كه پيمودن اين صراط انسان را به لقاي الله مي‌رساند. پس از اين دو جهت صراط به خدا استناد دارد، صراط الله است. چه اينكه سبيل الله هم گفته شده است و مانند آن.  اتحاد سالك و صراط  عمده اسنادي است كه صراط به سالكان خود دارد. مي‌گويند اين صراط مؤمنين است. صراط انبياست. اسناد اين صراط به سالك اين صراط، آن محل بحث است. چه اينكه در همين سورهٴ مباركهٴ فاتحه صراط را به سالكان صراط استناد داد. فرمود: \*«صراط الذين أنعمت عليهم»\*﴿2﴾ راه مُنعَم عليهم. كه اين راه را به اينها نسبت داد. اسناد راه به سالك غير از اسناد راه است به خداي راه. اسناد راه به سالك براي آن است كه راهي اين راه را طي مي‌كند. اسناد راه به سالك نه براي آن است كه يك راهي موجود است در خارج و اين سالك آن راه موجود را مي‌پيمايد. اصولاً راه هميشه بالقوه موجود است و راهي با آن رفتن آن راه را از قوه به فعليت مي‌آورد و با خود متحد مي‌كند در نتيجه به او متصف مي‌شود.  معناي صحيح حركت در مقولهٴ «كمّ» و «كيف» و «أين»  بيان ذلك اين است كه هميشه مسافت به وسيلهٴ خود متحرك به فعليت مي‌رسد، نه اينكه در خارج موجود باشد. مسافت از متحرك جدا و بيگانه نيست. مثلاً هر درخت كه در كم حركت مي‌كند، نه اين است كه يك كميتي در خارج موجود باشد و درخت در اين كميّت حركت كند. بلكه درخت با حركت، كميّت و نمو را به فعليت مي‌آورد و خود به اين نمو و كميّت متصف مي‌شود، مي‌گوييم درختي است دو متري، يا درختي است ده متري و مانند آن. اينطور نيست كه كميّت و نمو بالفعل موجود باشد و درخت در اين كميت موجود، حركت كند. يا ميوه كه در رنگ و طعم حركت مي‌كند، اينطور نيست كه اين كيفيتها موجود باشد و ميوه در اين كيفيتهاي موجود سير كند. بلكه سير مي‌كند و كيفيت مي‌سازد. حركت مي‌كند و رنگ و طعم را توليد مي‌كند و با خود متحد مي‌كند و با او متصف مي‌شود، مي‌گوييم سيبي خوش‌رنگ و سيبي معطر. و همچنين در حركتهاي وضعي يا حركتهاي اَيْني در حركتهاي اَيْني انسان در مكان حركت نمي‌كند، در أين حركت مي‌كند. أين نسبت حاصلهٴ اين متمكن است به مكان. و گر نه حركت در أين است نه در مكان. اصولاً حركت در مسافت به اين معنا نيست كه مسافت بالفعل موجود است و متحرك در مسافتِ بالفعل موجود بوده، حركت كند. بلكه حركت مي‌كند و مسافت مي‌سازد. ما مسافت را از حركت او مي‌فهميم و در خارج به وسيلهٴ حركت مسافت به فعليت مي‌رسد. و گرنه يك سلسله برنامه‌هاي كلي براي مسافت تنظيم شده است كه اگر درخت بخواهد رشد كند، راهش اين است و ميوه بخواهد ترقي كند، راهش آن. اما كيفيتها و كميتها و ديگر مسافتها، اينها با حركت توليد مي‌شوند نه اينكه اينها بالفعل موجود باشند و متحرك در اينها حركت كند.  معناي حركت در اعتقاد، اخلاق و عمل  در حركتهاي اعتقادي و اخلاقي و عملي هم اينچنين است. اگر اينها را ما كيفيات نفسانيّه بدانيم. اخلاق را، اوصاف را، كيفيتهاي نفسانيه بدانيم، اينطور نيست كه قبلاً عدالتي، تواضعي، شجاعتي، سخاوتي، مانند آن موجود باشد، آنگاه نفس انساني در اين اوصاف حركت كند. اينطور نيست. بلكه نفس انساني كه مدبر بدن است حركت مي‌كند، با حركتش اين اوصاف را مي‌پروراند، اين مسافتها را توليد مي‌كند، بعد با اينها متحد مي‌شود و بعد با اينها متصف خواهد شد. و اگر اينها را جواهر حقيقي بدانيم، نه كيفيات نفسانيه، آنگاه برداشت عوض خواهد شد، نحوهٴ سير انسان در عقايد و اخلاق و اعمال عوض مي‌شود.  عينيت بخشيدن به دين  اين صراط مستقيمي كه طبق آيهٴ سورهٴ انعام همان دين خداست كه \*«قل انني هداني ربي الي صراط مستقيم دينا قيماً»\*﴿3﴾؛ اين صراط مستقيمي كه همان دين است، آيا بالفعل در خارج موجود است؟‌ انسان در اين دين موجود حركت مي‌كند؟ يا انسان قبل از حركت يك سلسله دستورات كلي از دين ياد گرفته است، عمل مي‌كند كه دين را عينيت ببخشد. وقتي دين را عينيت بخشيد با او متحد مي‌شود و با او متصف مي‌شود و مي‌شود متدين و مؤمن همانطوري كه درخت مسافت را توليد مي‌كند بعد به آن مسافت توليد شده با آن مسافت متحد مي‌شود و متصف. سيب آن مسافت را توليد مي‌كند بعد با او متحد مي‌شود، و بعد با او متصف مي‌‌گوييم سيب معطر. دين در خارج موجود است. و انسان در دين موجود حركت مي‌كند يا دين يك مجموعه قوانيني است انسان با حركت اين قوانين را عينيت مي‌بخشد و پياده مي‌كند. اينچنين نيست كه يك راهي در خارج باشد به نام دين و انسان آن راه موجود را برود. بلكه يك دستوراتي است كلي اين دستورات كلي يك سلسله قوانيني است در ذهن ما با عمل كردن اين قوانين را عينيت مي‌بخشيم و در خارج موجودش مي‌كنيم. اگر چنانچه اين در خارج موجود نيست به وسيلهٴ رفتن موجود مي‌شود، بين اين راه كه خود اين رونده توليد كرد با خود اين رونده يك پيوند وجودي است. وقتي پيوند وجودي شد،‌ با او متحد خواهد شد وقتي با او متحد شد با او متصف مي‌شود. وقتي با او متصف شد مي‌شود اين صراط را به اين سالك نسبت داد، گفتيم سبيل مؤمنين است و \*«صراط الذين انعمت عليهم»\*﴿4﴾ است.  اهل بيت﴿عليهم السلام﴾ صراط مستقيم‌اند  و اگر ما اين بحثها را يك قدري دقيقتر ديديم، خود سالك را با اين مسلك يعني با اين راه يكي ديديم، آن كس كه اول تا آخر دين را به خوبي فهميد و به خوبي عمل كرد، خود مي‌شود صراط مستقيم اينكه در روايات ما دربارهٴ اهل بيت (عليهم السلام) آمده است فرمود،‌ «والله نحن الصراط المستقيم»﴿5﴾، يا دربارهٴ حضرت امير (سلام الله عليه) آمده است كه «علي هو الصراط المستقيم»﴿6﴾ است،‌ مثل آن است كه شما مي‌گوييد اين ميوه معطر است. اين ميوه با حركت عطر توليد كرد و با او متحد شد و در نتيجه با او متصف شد. پيوند يك راهي با صراط مستقيم، قويتر از پيوند يك سيب با رنگ و بوي اوست. اين با جان او ارتباط دارد. امّا رنگ و بو با بيرون از ذات او در ارتباطند. صراط آن مسافت الي اللهي است كه سالك الي الله با حركت، آن مسافت را به فعليت مي‌رساند و با او متحد مي‌شود و در نتيجه با او متصف خواهد شد و خود مي‌شود صراط. اگر اين راه به سالكان اين راه استناد داده شد، مثل آن است كه اوصاف يك ميوه را شما به ميوه نسبت داديد. و اگر سالكي به حق اين راه را تشخيص داد و به حقيقت طي كرد، خود عين صراط مستقيم مي‌شود و اگر رواياتي دربارهٴ اهل بيت (عليهم السلام) آمده است كه اينها صراط مستقيمند، اين مجاز نيست اين حقيقت است. و اگر دربارهٴ حضرت امير (سلام الله عليه) آمده است كه «علي هو الصراط المستقيم»﴿7﴾‌ اين حقيقت است نه مجاز، راه جداي از رونده نيست.  انسان طاغي، خود سبيل غيّ  انسان يا صراط مستقيم مي‌شود، در صورتي كه به دين عمل كند،‌ يا خود سبيل غيّ مي‌شود، يا سبيل طاغوت مي‌شود، كه خود سبيل طاغوت است در صورتي كه از دين برگردد. و اگر كسي از دين برگشت، خود سبيل طاغوت هست و خود به اين طغيان متصف مي‌شود و در قيامت معلوم خواهد شد كه او يك طغياني بود ممثل كه «و اما القاسطون فكانوا لجهنم حطبا»﴿8﴾ كه خود شخص قاسط خود شخص ظالم،‌ مي‌شود هيزم افروخته يك هيزم نسوز. هيزمهاي دنيا هيزمي هستند كه سوخته مي‌شوند و تبديل به خاكستر مي‌شوند و از بين مي‌روند اما اين ظالمي كه تبديل شده است به يك هيزم، اين هيزم دائماً مشتعل است بدون اينكه خاكستر بشود. يك اينچنين چيزي خواهد شد. خود انسان با اين راه متحد مي‌شود. نه راه يك امر بيگانه‌اي باشد، انسان جداي از راه باشد، گاهي اين راه را طي كند گاهي طي نكند، و اگر چنانچه راه را طي نكرد، راه بدي را رفت يك وصف بيروني باشد براي او يك امر جدايي باشد نظير راههاي اعتباري. اينچنين نيست اين راه با خود انسان يكسان خواهد شد.  تفاوت اسناد صراط به خداي سبحان و راهيان آن  اين راه اگر با خود سالك متحد است پس مي‌ شود اين راه را به سالك اين راه استناد داد، گفت سبيل مؤمنين. \*«صراط الذين انعمت عليهم»\*﴿9﴾. اگر كاملاً انسان اين راه را تا آخر طي كرد، خود مي‌شود صراط مستقيم. لذا در روايات آمده است كه «الصراط، صراطان؛ صراط في الدنيا فهو الامام المعصوم (عليه السلام) و صراط في الاخرة فهو الممدود علي جهنم»﴿10﴾. اگر انسان به دين،‌ به كنه دين رسيد و عمل كرد خود يك دين ممثل است. خود مي‌شود ميزان اعمال، كه فرمودند «نحن الموازين القسط»﴿11﴾. امام ميزان اعمال است نه اينكه اين مجاز باشد يا استعاره باشد يا تشبيه و كنايه باشد. هميشه راه با راهي متحد است و صفت اوست. و اگر راه، راه جسماني بود، ارتباط ضعيف است و اتصاف هم ضعيف. مثل آن است كه مي‌گوييم درخت نمو دارد و آن سيب معطر است. و اگر راه معنوي بود، ارتباط راه با سالك قوي‌تر است، در نتيجه اكتساب سالك به اين راه بيشتر، خود عين راه خواهد شد. بنابراين راه را مي‌توان به خود آن راهيان هم نسبت داد و اين در آن امر قبلي بيان شد كه راه به خداي سبحان استناد دارد، از آن جهت كه اين راه را كه دين هست، خداي سبحان مبدأ فاعلي اوست اين راه را تنظيم كرده است و پيمودن اين راه هم انسان را به لقاي حق مي‌رساند. به اين دو جهت راه به خدا استناد دارد. اما استناد راه به سالك غير از استناد راه است به خداي سبحان. خداي سبحان آفرينندهٴ اين راه است و مقصد اين راه، اما سالك با خود اين راه متحد است. بنابراين اين چنين نيست كه انسان عملي كه انجام داد جداي از انسان باشد. آن ظهورِ همين است. اعمال انسان در آخرت به آن صورت ظهور مي‌كند. آن مباين با آن نيست. آنچه كه در دنيا به عنوان صراط مستقيم هست، در آخرت به آن صورت ظهور مي‌كند.  نصيحت حضرت رسول اكرم﴿صلي الله عليه وآله وسلّم﴾  در حديث شريفي كه به عنوان نصيحت رسول خدا ﴿عليه آلاف التحيه و الثناء﴾ به آن وفد بني‌قيس فرمود، ملاحظه مي‌فرماييد. از بني قيس وختي يعني هيأتي آمدند حضور رسول خدا (عليه آلاف التحيه و الثناء) به حضرت عرض كردند: ما را نصيحت كنيد. حضرت شروع كرد به اينكه: «ان مع العز ذلا، ان مع الحياة موتاً»\*﴿12﴾ و مانند آن. فرمود هر عزتي، ذلتي دارد. هر زندگي، مرگي دارد و مانند آن. آنگاه فرمود: اينچنين شما نپنداريد كه وقتي مرديد يك جسمي به خاك مي‌رود، بدانيد كه هر كسي مي‌ميرد رفيقي دارد كه با رفيق به خاك مي‌رود. فرمود: تو وقتي خطاب كرد، فرمود: وقتي مي‌ميري كسي با توست كه «يدفن معك و هو حي و تدفن معه و أنت ميت... و لاتحشر إلاّ معه»﴿13﴾؛ با تو كسي هست كه تو مرده‌اي و او زنده است، او در قبر هم با توست. با او محشور مي‌شوي. با او در برزخي. وقتي وارد قبر مي‌شوي او زنده است و تو مرده‌اي. باهم هم محشور مي‌شويد «و هو فعلك»﴿14﴾  جدا نبودن عمل از جان عامل  اينچنين نيست كه عمل يك امر بيروني و وصفي باشد بيگانه كه در يك دفتري يادداشت بكنند، در روز حساب آن دفتر را ورق بزنند و بخوانند. نظير اعمالي كه در دنيا يك كارگر براي يك صاحب كار دارد. اينچنين نيست. عمل از جان عامل جدا نيست. و عمل عينيت راه است يا راه بد يا راه خوب. راهي با اين عمل مرتبط است و متحد و چون مرتبط است و متحد، به اين عمل متصف است. لذا خود مي‌شود يك هيزم. در قيامت مي‌بينند يك هيزم نسوز دارند مي‌آورند. اينها \*«نستنسخ ما كنتم تعملون»\*﴿15﴾ عمل اينها اينطور نيست كه نظير نوشتنهاي دنيا بنويسند فلان شخص اين مقدار نماز خوانده اين مقدار روزه گرفته و امثال آن، خود متن عمل را تثبيت مي‌كنند. متن عمل را يك وقت انسان در يك دفترچه يادداشت مي‌كند،‌ يك وقت در صحيفهٴ نفس يادداشت مي‌كند. فرشته‌ها در متنِ جان انسان عمل را نقش مي‌بندند. انسان وقتي كه صفحهٴ نفس را باز كرد مي‌بيند، آنچه در طي عمر كرد همان است. \*«الا احصاها»\*﴿16﴾ يعني هر چه كردم در اين كتاب مي‌بينم. خود انسان با بدنش و با روحش كه در قيامت مي‌آيد. وقتي به بدن خويش نگاه مي‌كند، مي‌بيند همهٴ اعمالش را. خودش هم اعتراف مي‌كند، \*«فاعترفوا بذنبهم فسحقاً لاصحاب السعير»\*﴿17﴾ چون در دنيا عادت كرده به اين كار. اين عادت هم آنجا ظهور مي‌كند باز هم انكار مي‌كند. آنگاه اعضاي او و جوارح او و شاهدي كه ناظر در كل صحنه‌هاي عمل او هستند عليه او شهادت مي‌دهند. خودش عامل است به صورت عمل در آمده است.  نحوه شهادت اعضاء و جوارح به اعمال در قيامت  لذا \*«شاهدين علي انفسهم بالكفر»\*﴿18﴾ خواهد بود. اينها طوري هستند كه مثل اينكه يكي از تعبيراتي كه چگونه زبان اينها شهادت مي‌دهد دست اينها شهادت مي‌دهد. با اينكه دهانشان بسته است چگونه زبانشان شهادت مي‌دهد، يكي از توجيهات اين است كه اگر يك كسي در دنيا درنده خوي بود، و در قيامت به صورت يك كلب محشور شد، دست و پاي اين كلب شهادت مي‌دهد كه او درنده است. مگر نه آن است اين حديث شريف را فريقين نقل كرده‌اند يعني هم مرحوم امين الاسلام طبرسي در مجمع نقل كرد هم زمخشري در كشاف نقل كرد. كه در ذيل آيهٴ‌ \*«يوم ينفخ في الصور فتأتون افواجا»\*﴿19﴾ در ذيل اين آيه هر دو فريق نقل كرده‌اند. كه رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) فرمود:‌ عده‌اي در قيامت به اين صورتها محشور مي‌شوند.﴿20﴾ آنگاه اسم حيوانات را برده عده‌اي به صورت خنزير، عده‌اي به صورت مور. يك انسان آزمند، اگر به صورت يك مور در بيايد تمام اعضاء و جوارح او شهادت مي‌دهند كه او انسان حريصي بود. اين حيوان شهادت مي‌دهد. البته سخن گفتنش هم حق است. كه مزيد بر اوست. انساني است كه مور شده است و الا اگر يك كسي به صورت خنزير در بيايد و نداند كه انساني است كه خنزير شده است اين عذابي نيست مگر خنزيرهاي جنگل در عذابند. تمام مشكلات قيامت اين است كه اين انساني است كه خنزير شده است مي‌‌فهمد انساني است كه خنزير شده است. اينچنين نيست كه مسألهٴ قيامت شبيه مسائل دنيا باشد و آثاري كه در قيامت است همانند آثار دنيا.  سؤال...  جواب: بله به صورت اشقي الاوصاف در مي‌آيد. كسي كه اوصاف فراوان دارد همهٴ اين اوصاف فراوان را در دنيا در خدمت يكي از اوصاف مي‌گرفت يا شهوتران بود يا غضبناك. و در قيامت هم به صورت اشقي الاوصاف در مي‌آيد. مثل اينكه انسان تو خواب هم كه حرف مي‌زند،‌ چون ملكهٴ دروغ گفتن در بيداري در جان او رسوخ كرده، تو خواب هم كه حرف مي‌زند دروغ مي‌گويد. اينهايي كه بد دهنند، تو خواب هم كه حرف مي‌زند، فحش مي‌دهند. انسان در آن عالم، اختيار زبانش به دست عمل اوست نه به دست خودش. در دنيا هر چه بخواهد بگويد،‌ مي‌گويد. اما در خواب اختيار زبان به دست خود آدم است يا به دست سوابق عملي او؟‌ يك تاجر كه پيشه‌ور است وقتي در خواب حرف مي‌زند از خريد و فروش حرف مي‌زند. يك طلبه كه عملش درس و بحث است تو خواب از كتاب و مطالعه و بحث حرف مي‌زند. يك آدم راستگو اينچنين است. اصولاً آدم دروغگو موفق نمي‌شود خواب خوب هم ببيند. تو خواب هم خواب كاذب مي‌بيند. خواب هم كه مي‌بيند تو خواب هم كه حرف مي‌زند زمام زبانش به دست عمل اوست. همين معنا كه تصوير مي‌شود اين صورت در دنيا كه بود به صورت يك انسان بود.  بيان حضرت امير در نهج البلاغه اين است كه «فالصورة صورة انسان و القلب قلب حيوان... و ذلك ميت الأحيا»﴿21﴾ اين را دربارهٴ يك عالم بي‌عمل حضرت فرمود. فرمود:‌ يك عده‌ از علما هستند كه …  خب اين شخص كه به اين صورت در آمده است فرمود:‌ «فان كان كريماً اكرمك و ان كان لئيماً‌ اسلمك»﴿22﴾ مثل اينكه بوي بد اگر عارض سيب بشود،‌ سيب را بد بو مي‌كند بوي خوب اگر عارض يك گل بشود گل را خوشبو مي‌كند و الا گل كه بو ندارد اين بوي يك كيفيتي است عارض بر گل. منتها ارتباط اين امور يعني رنگ و بو با اين ميوه و گل چون همه مادي‌اند ارتباطش هم مادي است در يك محور مادي ارتباط دارند ارتباطش ضعيف است. اما اگر چيزي خواست با نفس ارتباط پيدا كند ارتباطش قويتر خواهد شد. در آنجا هم كه انسان به اين صورت در مي‌آيد نامهٴ عمل را به دست راست يا دست چپ يا وراء الظهر مي‌دهند، آن مبدئي كه بخواهد اين عمل را به آن صورت در بياورد، مأموران الهي‌اند كه اين عمل را به آن صورت در مي‌آورد. خود اين عمل را به آن صورت در مي‌آورند لذا متن عمل را مي‌بينند. اينچنين نيست كه نوشته باشد كه تو در 25 سالگي اين كار را كردي 30 سالگي اين كار را كردي. اينها لحظه به لحظه نوشته است. مگر انسان لحظه به لحظه يادش است؟ ولي خود عمل را كه ببيند، بگويد \*«يا ويلتنا ما لهذا الكتاب لا يغادر صغيرة و لا كبيرة الا احصاها»\*﴿23﴾ و الا انسان از اول تكليف تا دوران 80 سالگي لحظه به لحظه خواب و بيداري ميليونها كار كرده است. حالا اگر در يك دفتري همه را نوشتند به او نشان دادند، مگر يادش است؟ اما خود عمل را كه مي‌بيند خود را مي‌بيند و عمل را كه مي‌بيند،‌ مي‌گويد بله عم من و الا اگر بنويسند تو ساعت ده اين حرف را زدي ده و يك ثانيه اين حرف را زدي ده و دو ثانيه آنجا را نگاه كردي، ده و سه ثانيه غيبت كردي مگر آدم يادش است؟ اما وقتي متن عمل را جان را باز مي‌كنند،‌ مي‌بينند كه يك باغ وحشي ساخته است. اين است كه خود جان را انسان وقتي باز مي‌كند،‌ به اين صورت در مي‌آيد. راه اينطور نيست كه جداي از رونده باشد، راه جداي از رونده نيست يك راهي باشد آنجا و ما اين راه را طي كنيم. خدا نماز را هم راه مي‌داند كار بد را هم راه مي‌داند. نماز شب را راه مي‌داند مي‌گويد سبيل الله است. خب نماز شب موجود است كه انسان در اين نماز شب موجود حركت مي‌كند يا نماز شب را ايجاد مي‌كند. مسافت را متحرك با حركت ايجاد مي‌كند نه اينكه بالفعل موجود باشد.  در جريان سورهٴ مزمّل كه از نماز شب به عنوان سبيل الله ياد مي‌كند،‌ آيهٴ 19 سورهٴ مزمل اين است \*«ان هذه تذكرة فمن شاء اتخذ الي ربه سبيلا»\*﴿24﴾ صدر اين سوره در جريان نماز شب است و امثال ذلك. كه \*«ان ناشئة الليل هي اشد وطئا و اقوم قيلا»\*‌﴿25﴾ يا در سورهٴ انسان كه هل اتي علي الانسان در سورهٴ هل اتي آيهٴ 29 اين است \*«ان هذه تذكره فمن شاء اتخذ الي ربه سبيلا»\*﴿26﴾ اين دو آيه شبيه هم هستند. نماز شب سبيل الله است. يا دربارهٴ فحشا و عمل زشت فرمود:‌ \*«لا تقربوا الزنا انه كان فاحشه و ساء سبيلا»\*﴿27﴾ اين بد راهيست. خود اين راه يعني متن عمل. عمل را عامل توليد مي‌كند. صلاة ليل كه راه خوبي است سبيل الله است اين سبيل الله را مصلي توليد مي‌كند و الا دستورش رسيده است اين دستور، سوادٌ علي بياض، يك سلسله مفاهيمي در اذهان هست آنكه راه نيست آن را هم نمازگزار فهميده هم بي‌نماز فهميده. اگر انسان عمل كرد راه را طي كرد. يعني مسافت را ايجاد كرد. آنگاه با خود مسافت متصف مي‌شود.  اعمال بد آدمي قلاده و غل گردن خود اوست  شما اين دعاي ختم القرآني كه در صحيفهٴ مباركهٴ سجاديه است ملاحظه بفرماييد، در دعاي ختم القرآن كه بعد از پايان قرآن مستحب است انسان آن دعا را تلاوت كند و قرائت كند، در آنجا حضرت جريان برزخ را و بعد از برزخ را تشريح مي‌كند. «و صارت الاعمال قلائد في اعناقهم»﴿28﴾ عمل غل مي‌شود. «و صارت الاعمال قلائد في اعناقهم»﴿29﴾ اين بيان حجت خدا را از سورهٴ فاطر مي‌شود استفاده كرد؛‌ در سورهٴ‌ سبأ آيهٴ 33 فرمود: \*«و جعلنا الاغلال في اعناق الذين كفروا»\*﴿30﴾ ما غلها را در گردن كفار قرار داديم. آنگاه فرمود: \*«هل يجزون الا ما كانوا يعملون»\*﴿31﴾ يعني چيز جدايي نيست. اصلاً جز عمل آنها ما جزاي ديگري به آنها نداديم. معلوم مي‌شود آن اغلال همان اعمال است. زيرا فرمود: \*«و جعلنا الاغلال»\*﴿32﴾ اين غلها را قرار داديم \*«في اعناق الذين كفروا»\*﴿33﴾ در گردنشان. خب اين غلها كجا بود؟ مي‌فرمايد:‌ \*«هل يجزون الا ما كانوا يعملون»\*﴿34﴾ نه «بما كانوا يعملون». ما اگر غُلي را در گردن اينها انداختيم كاري نكرديم. جزاي ما جز \*«ما كانوا يعملون»\*﴿35﴾ چيز ديگر نيست. لسان هم لسان حصر است. از اين لسان حصر در قرآن كريم فراوان است. \*«هل يجزون الا ما كانوا يعملون»\*﴿36﴾ يعني ليس الغل إلا العمل الطالح و عمل الفاسد. عمل بد به صورت غل در مي‌آيد. آنجا حضرت به طور صريح فرمود:‌ «و صارت الاعمال قلائد في اعناقهم»﴿37﴾ اينجا قرآن به اين صورت بيان مي‌كند. كه \*«و جعلنا الاغلال في اعناق الذين كفروا هل يجزون الا ما كانوا يعملون»\*﴿38﴾. اعاذنا الله من شرور أنفسنا.  «و الحمد لله رب العالمين»  پاورقي‌ها:  (1) سوره فاتحة الكتاب، آيه 6.  (2) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 7.  (3) سورهٔ انعام، آيه 161.  (4) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 7.  (5) نور الثقلين، ج 1، ص 22؛ بحار، ج 24، ص 12.  (6) نور الثقلين، ج 1، ص 22.  (7) نور الثقلين، ج 1، ص 22.  (8) سورهٔ جنّ، آيهٔ 15.  (9) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 7.  (10) نور الثقلين، ج 1، ص 21 «... وهما صراطان: صراط في الدنيا وصراط في الآخرة، فأمّا الصراط في الدنيا فهو الإمام المفترض الطاعة من عرفه في الدنيا واقتدي بهداه مرّ علي الصراط الذي هو جسر جهنم في الآخرة و من لم يعرفه في الدنيا زلّت قدمه عن الصراط في الآخرة فتردّي في نار جهنّم».  (11) بحار، ج 7، ص 243؛ تفسير صافي، ج 2، ص 182.  (12) بحار، ج 7، ص 228؛ قيس بن عاصم قال وفدت مع جماعة من بني تميم علي النبي﴿ص﴾....  (13) بحار الانوار، ج 7، ص 228؛ «... يدفن معك وهو حي و تدفن معه و أنت ميّت فان كان كريماً اكرمك و إن كان لئيماً أسلمك ثم لا يحشر إلاّ معك ولا تحشر إلاّ معه... ».  (14) بحار، ج 7، ص 228.  (15) سورهٔ جاثيه، آيهٔ 29.  (16) سورهٔ كهف، آيهٔ 49.  (17) سورهٔ ملك، آيهٔ 11.  (18) سورهٔ توبه، آيهٔ 17.  (19) سورهٔ نبأ، آيهٔ 18.  ﴿20﴾ مجمع البيان، ج 10، ص 643 ذيل آيهٔ 18 سورهٴ نبأ؛ كشاف، ج 4، ص 687.  (21) نهج البلاغه، خطبه 87.  (22) بحار، ج 7، ص 228.  (23) سورهٔ كهف، آيهٔ 49.  (24) سورهٔ مزمّل، آيهٔ 19.  (25) سورهٔ مزمّل، آيهٔ 6.  (26) سورهٔ انسان، آيهٔ 29.  (27) سورهٔ اسراء، آيهٔ 32.  (28) صحيفه سجاديه، دعاي 42.  (29) صحيفه سجاديه، دعاي 42.  (30) سورهٔ سبأ، آيهٔ 33.  (31) سورهٔ سبأ، آيهٔ 33.  (32) سورهٔ سبأ، آيهٔ 33.  (33) سورهٔ سبأ، آيهٔ 33.  (34) سورهٔ سبأ، آيهٔ 33.  (35) سورهٔ سبأ، آيهٔ 33.  (36) سورهٔ سبأ، آيهٔ 33.  (37) صحيفه سجاديه، دعاي 42.  (38) سورهٔ سبأ، آيهٔ 33.    عکس  || | RSS |
|  |
| |  |  |  | | --- | --- | --- | |  |  |  | |